

## صحت امر آمر با فرض علم به انتفاء شرط آن خلاصه جلسه گذشته

بحث درباره فرمایشات محقق خراسانی در بحث تعلق امر به طبیعی و عدم تعلق طلب و وجوب به طبیعی بود و فرمودند عیبی ندارد که بگوییم امر به طبیعی خورده است ولی نمی‌شود گفت طلب به طبیعی خورده است کما که نمی‌شود گفت وجوب به طبیعی خورده است کما اینکه نمی‌شود گفت که وجوب یا طلب به وجود طبیعی خورده است که وجود قید شود و قبل از بررسی عبارت پایانی حضرت امام عبارات تلامذه مرحوم آخوند را بررسی کردیم. دیروز عبارت محقق نائینی و محقق خوئی را بررسی کردیم و امروز عبارت محقق اصفهانی را بررسی خواهیم کرد. و گفتیم که تفصیل این مطالب و عبارات در فصل مربوط به خود خواهد آمد ولی در اینجا ما قصد داریم یک نگاه کلی به عبارات این آقایان داشته باشیم که ببینیم آن تحلیلی که از عبارت مرحوم آخوند صورت گرفته است چگونه تحلیلی است و برداشتی که ما از عبارات مرحوم آخوند داریم و می‌خواهیم تکلیف قضایای حقیقیه و خارجیّه را رسیدگی کنیم چگونه است والا این مباحث در فصل مربوط به خود مفصل خواهد آمد.

### فرمایش محقق اصفهانی در ذیل کلام مرحوم آخوند در متعلق احکام

محقق اصفهانی در نهاییه الدرایه در ذیل این فرمایش مرحوم آخوند مطالب مفصلی را بیان می‌کنند. یکی از مطالبی که ایشان بیان می‌کنند این است که بحث تعلق اوامر به طبائع یا افراد از فروع مسأله ای است که فرع دو بحث علمی است.

الف) یک بحث علمی این است که آیا طبیعی موجود به وجود افرادش است یا نیست. که دیروز در عبارت محقق نائینی خواندیم که چنین احتمالی را بیان کرده بودند. محقق اصفهانی می‌فرماید اینکه آقایان گفته‌اند امر به طبیعی می‌خورد یا به فرد؟ احتمالا یکی از فروع این مطلب فلسفی است و تقریبا یک نتیجه‌ای شبیه نتیجه محقق نائینی می‌گیرند که اگر کسی گفت طبیعی وجود دارد باید بگوید امر به طبیعی خورده است و اگر گفت در خارج فقط فرد وجود دارد باید بگوید امر به فرد خورده است.

محقق اصفهانی می‌فرماید: حکماء مسلماً قصد ندارند مسأله خصوصیت فردیه را وارد بحث کنند و مظنه ما به حکما و عقلاء این نیست که چیزی که مناط ندارد را داخل بحث کنند یعنی خصوصیت فردیه را نمی‌خواهند دخالت بدهند و مسلماً دخالت خصوصیت فردیه مورد نظر آنها نیست. تعبیر ایشان این است: «لا یخفی علیک أن جعل اللوازم الغير الدخیلة فی الغرض مقومۀ للمطلوب بعید جداً عن ساحة العلماء و العقلاء.» لوازم غیر دخیله مانند اینکه واقعیت ملازم با تشخص باشد یا ملازم با خصوصیت فردیه باشد مثلاً صلات ملازم با یک سری خصوصیت فردیه است و نماز همیشه در یک زمانی و مکانی و در یک لباسی و با یک تشخصی شکل می‌گیرد. قرار دادن این لوازم غیر دخیل در غرض و وارد کردن آنها در بحث طلب بعید است که مورد نظر علما و عقلاء بوده باشد و نباید مسأله را به بحث خصوصیات فردیه برگردانیم و کأنّ شبیه آن بحثی که ما گفتیم مرحوم آخوند کلامش دو بخش دارد در بخش اول خصوصیت فردیه را با وجدان کنار می‌گذارد. ایشان نیز خصوصیت فردیه را کنار می‌گذارد و وارد این بحث نمی‌کند زیرا وجدان نمی‌شود خصوصیت فردیه‌ای که بی مناط است را داخل در مسأله مناط قرار دهیم و اگر این طوری شد احتمال دارد این مسأله مبتنی بر دو مطلب باشد، «أنّ هذه المسألة: إما مبتنیة علی مسأله إمكان وجود الطبیعی فی الخارج و امتناعه، فمن یقول بامتناعه لا بد له من القول بتعلق التکلیف بالفرد»<sup>۱</sup> اگر کسی قائل شد طبیعی در خارج وجود دارد می‌گوید امر به طبیعی خورده است و اگر کسی گفت طبیعی در خارج وجود ندارد می‌گوید امر به فرد خورده است ولی نه خصوصیات فردیه، زیرا فرض این شد که خصوصیات فردیه را از محل بحث کنار بگذارند.

نتیجه آن مقدمه این می‌شود که اگر ما گفتیم مسأله خصوصیات فردیه قطعاً مورد نظر هیچ کس نیست چه کسانی که می‌گویند طبیعی و چه کسانی که می‌گویند فرد هیچ کدام نمی‌گویند خصوصیت فردیه و عقلاء و علماء ساحتشان بری است که یک بحث بی مناطی را بحث کنند مسأله اینکه طبیعی است یا فرد است به این معنا است که آیا طبیعی متعلق طلب است یا وجود؟! اگر گفتیم طبیعی وجود دارد می‌گوییم طبیعی و اگر گفتیم طبیعی وجود ندارد می‌گوییم فرد به معنای وجود، متعلق امر است که همان تعبیر مرحوم آخوند به وجود سعی است و خیلی مفصل این را توضیح می‌دهند.

<sup>۱</sup> . نهاية الدراية فی شرح الکفایة ؛ ج ۲ ؛ ص ۲۵۳. «ثلاً یلزم التکلیف بغير المقدور، لکن لیس لازم تعلق التکلیف به دخول لوازم الوجود و لوازم التشخص فی مکلف به، بل اللازم - بلحاظ عدم القدرة علی ایجاد الطبیعی، و القدرة علی ایجاد الشخص - تعلق التکلیف بالماهیة المتشخصة بالوجود - أعنی ذات هذه الماهیة المتشخصة القابلة للوجود - فإن الماهیة: تارة - تلاحظ بنفسها، فهی الطبیعی، و اخرى - مضافة إلى قید کلی، فالمضاف هی الحصة، لا مجموع المضاف و المضاف إلیه، و ثالثة - تضاف إلى الوجود المانع عن صدقها علی کثیرین - و هو الفرد - فذات الإنسانیه الموجودة بوجود زید فی قبال الإنسانیه الموجودة بوجود عمرو هی الماهیة الشخصیه، و هی المطلوبه بلا دخل للوازمها، لا فی کونها شخصیه، و لا فی مطلوبیتها. و من یقول بإمكان وجود الطبیعی، و أن الماهیة الواحدة کلیة فی مرحلة الدهن، و شخصیه بإضافة الوجود إلیها، فالطبیعی متشخص بالوجود، فهو یقول بإمكان تعلق الأمر به، فلا نظر إلى اللوازم علی أی حال.»

این توضیحات از فرمایشات محقق نائینی و محقق خوئی خیلی روشن تر است که بحث سر خصوصیت فردیه نیست بلکه بحث سر طبیعی و وجود سعی است. اگر کسی گفت طبیعی وجود دارد می‌گوید امر به طبیعی خورده است و اگر گفت طبیعی ممتنع است در خارج وجود داشته باشد می‌گوید امر به فرد به معنای وجود سعی خورده است.

بعد می‌فرمایند یک احتمالی دیگری وجود دارد که این بحث به مسأله جعل برگردد نه مسأله وجود طبیعی. این هم مطلب خیلی خوب و روانی است. ما سراغ این نرویم که طبیعی وجود دارد یا ندارد بلکه بررسی کنیم که آیا جعل به طبیعی خورده است یا به وجود خورده است یعنی جاعل جعل طبیعی می‌کند یا جعل وجود می‌کند؟! به دلیل اینکه در فلسفه ثابت شده که جعل باید به وجود بخورد و به ماهیت نمی‌تواند بخورد و ماهیت مجعول نیست و دلیل آن را هم مفصل توضیح می‌دهند. پس چون جعل به وجود خورده است و به ماهیت نمی‌تواند بخورد ما قائل می‌شویم که جعل تکوینی به فرد یعنی وجود خورده است و جعل تشریحی یعنی اراده مولا هم به وجود می‌خورد و اراده مولا به وجود خورده است نه به ماهیت.<sup>۲</sup>

بعد می‌فرماید هر دو احتمال را که کنار هم بگذاریم یعنی احتمال اینکه مسأله طبیعی و فرد بخورد به مسأله وجود طبیعی در خارج و امتناعش و احتمال دوم اینکه مسأله طبیعی و فرد بخورد به اینکه جاعل جعل وجود کرده است یا جعل ماهیت کرده است، این دو را که روی بگذاریم احتمال اینکه مشهور می‌گویند اوامر به طبائع می‌خورد به دلیل این است که فهم آنها اصاله‌الماهیتی است و لذا می‌فرمایند: «و لعلّ ذهاب المشهور إلى تعلق الأمر بالطبيعة؛ لذهاب المشهور من الحكماء و المتكلمين إلى أصالة الماهية و تعلق الجعل بها»<sup>۳</sup> که همان نکته‌ای است که ما دیروز به محقق خوئی اشکال گرفتیم. کسانی که اصاله‌الماهیتی هستند می‌گویند عملاً ماهیت در خارج وجود دارد لذا طلب به ماهیت

---

<sup>۲</sup> . نهاية الدراية في شرح الكفاية، ج ۲، ص: ۲۵۶. و أما مبتنية على مسألة تعلق الجعل بالماهية أو بالوجود، فإن المراد بالذات هو الصادر بالذات، فمن جعله الوجود قال بتعلق الإرادة به، و من جعله الماهية قال بتعلق الإرادة بها من دون فرق بين الإرادة التكوينية و التشريعية و كما أن معنى جعل الماهية إفاضة نفسها، فينتزع منها - عند صدورهما و فيضانها من جاعلها - أنها موجودة كذلك معنى تعلق الإرادة بها إرادة إفاضة المستتبع لانتزاع الوجود منها، كما أن الأمر على العكس منه في جعل الوجود و تعلق الإرادة به، فإن معنى جعله إفاضة الوجود المنتزع منه ماهية خاصة، و معنى تعلق الإرادة به إرادة إفاضة و لا يخفى عليك أن الإيجاد و الوجود و الإفاضة و الفيض متحدان بالذات متفاوتان بالاعتبار، فمن حيث قيام الصادر الفاضل بالماهية يسمّى وجوداً لها، و من حيث قيامه بالجاعل قيام الفعل بالفاعل يسمّى إيجاداً و جعلاً و إفاضة. و منه يعلم: أن القابل لتعلق الجعل به بالذات هو الوجود دون الماهية؛ إذ الماهية في حد ذاتها واجدة - بوجدان ماهوي - لذاتها و ذاتياتها. و لو كانت المجعولية و المفاضية حينية ذاتية للماهية - بأن كان تمام حينية ذاتها حينية المجعولية و المفاضية، من دون انضمام حينية أخرى - فهي إذن في حد ذاتها موجودة؛ إذ لا تنفك المفاضية عن الموجودية، فيلزم انقلاب الإمكان الذاتي إلى الوجود الذاتي؛ إذ لا معنى بالواجب بالذات إلّا من كان ذاته بذاته - لا بلحاظ حينية غير ذاته - منشأ انتزاع الموجودية و إذا كان انتزاع الموجودية و المجعولية بلحاظ حينية مكتسبة من جاعلها، فتلك الحينية هي بالذات مطابق الجعل و المجعول و الإيجاد و الوجود و هناك براهين أخر على عدم تعقل جعل الماهية المذكورة في محالها، فلترجع.

<sup>۳</sup> . نهاية الدراية في شرح الكفاية؛ ج ۲؛ ص ۲۵۶.

خورده است و یا می گویند جعل به ماهیت خورده است و مولا تشریحا جعل ماهیت خواسته است و تکویناً جعل ماهیت می کند

محقق اصفهانی می فرماید: دو احتمالی که ما برای این بحث بیان کردیم به اصاله الماهیه و مجعول بودن ماهیت برمی گردد و چون فهم مشهور اصاله الماهیتی است این گونه حرف زده اند در حالیکه حق با این است که جعل به وجود خورده است نه ماهیت و در خارج وجود هست نه ماهیت و لذا امر هم باید به وجود بخورد یعنی به فرد ولی نه به فرد به معنای خصوصیات فردیه که کنار گذاشتیم. این مطلب الان به درد این بحث ما خورد که تصویر طبیعی و فرد را در فرمایش محقق اصفهانی داشته باشیم.

ب) بخش بعدی فرمایش محقق اصفهانی آن حرفی است که در عبارات مرحوم آخوند زیاد بود در ذیل این مطلب که «قوله: فانها کذلک لیست الا هی لامطلوبه و لاغیر مطلوبه».<sup>۴</sup> محقق اصفهانی می خواهد بگویند چرا مرحوم آخوند گفت طلب به وجود می خورد نه به ماهیت؟ چرا دنبال این مطلب رفت که طلب سر وجود رفته است نه سر ماهیت؟ زیرا اصرار داشت به این قاعده عقلی که «ماهیت من حیث هی لیست الا هی لاموجوده و لا معدومه لا مطلوبه و لاغیر مطلوبه» و این جمله را خیلی زیبا تحلیل می کنند. این مطلب را خیلی خوب دقت کنید زیرا فرمایشات حضرت امام بسیار متأثر از فرمایشات محقق اصفهانی است.

### **معنای جمله «ماهیه من حیث هی لیست الا هی» و خلط مرحوم آخوند در متعلق طلب بین حمل اولی و شایع**

اینکه «ماهیت من حیث هی لیست الا هی» به چه معنا است؟ ایشان می فرماید مسأله به این برمی گردد که فلاسفه می خواهند بگویند ماهیت به حمل اولی فقط جنس و فصل است. وقتی فقط به طبیعت نگاه می کنید فقط جنس و فصل است وجود و طلب در آن نیست ولی مرحوم آخوند یک اشتباهی کرده است و این سبب شده است که حرف فلاسفه خراب شود.

مرحوم آخوند گفته به دلیل اینکه ماهیت من حیث هی لیست الا هی پس طلب به وجود خورده است.

محقق اصفهانی می فرماید اگر طلب باید به وجود بخورد وجود چطور به ماهیت خورده است؟ ماهیت انسان وجود تعلق می گیرد و بعد من وجود را طلب می کنم. اصفهانی می گوید اگر مرحوم آخوند می خواهد سر قاعده عقلی بایستد و بگوید ماهیت من حیث هی لیست الا هی و طلب را به عنوان یک امر خارج از ذات نمی شود به ماهیت وصل کرد پس وجود را هم نباید به عنوان یک امر خارج از ذات به ماهیت وصل کرد و اگر می شود وجود را به

<sup>۴</sup>. نهاية الدراية في شرح الكفاية؛ ج ۲؛ ص ۲۵۹.

عنوان یک امر خارج از ذات به ماهیت وصل کرد پس طلب را مستقیم به ماهیت وصل کنید. اگر ماهیت من حیث هی لیست الا هی یعنی نه وجود و نه عدم آنجا هست نه طلب است و نه نفی طلب. حرف فلاسفه این است که ماهیت به حمل اولی فقط جنس و فصل است و این نفی نمی کند که یک امر خارج از ذاتی به حمل شایع به او بخورد. چرا شما طلب را به عنوان یک امر خارج از ذات از ماهیت می خواهید نفی کنید.

این جمله ای که شهید مطهری می فرمود که ممکن است به صورت عمیق تر بگوییم وجوب به خود ماهیت خورده است نه به ماهیت به قید وجود ریشه کلامش همین جمله است.

محقق اصفهانی خواسته بگوید مرحوم آخوند توجه کنید که وقتی می گوید ماهیت من حیث هی لیست الا هی باید این را در فلسفه معنا کنید. معنای این کلام این است که در رتبه ذات ماهیت فقط ذاتیات هستند ولی در رتبه بیرون ذات وجود هم به آن می تواند بخورد. در رتبه خارج از ذاتش طلب هم هست. اگر مرحوم آخوند می خواهد سر این قانون بایستد و بگوید هیچ امر خارج از ذاتی به ماهیت نمی تواند بخورد پس وجود هم نمی خورد و شما نمی توانید بگویید طلب وجود ماهیت.

حضرت امام خیلی روان این فرمایش اصفهانی را تحلیل می کند که اگر مرحوم آخوند گفت طلب وجود ماهیت صحیح است، اول وجود را به ماهیت به عنوان یک امر خارج از ذات ماهیت به ماهیت وصل کرده است پس شما از همان اول طلب را به عنوان یک امر خارج از ذات به ماهیت وصل کنید. این هم هیچ اشکالی ندارد و اگر قرار است هیچ امر خارج از ذاتی با ماهیت مرتبط نشود وجود هم نباید مرتبط شود در حالیکه فلاسفه این را نمی گویند.

یکی از کارهای بسیار مهمی که فلاسفه انجام می دهند این است و متأسفانه ذهن خیلی باید دقیق باشد که این را بفهمد که ماهیت من حیث هی لیست الا هی، لاموجوده و لامعدومه.

وقتی شبهه می کنند که این ارتفاع نقیضان است. روانترین جواب این است که این «لیست الا هی» به حمل اولی است ولی به حمل شایع موجوده یا معدومه است و تعلق وجود به حمل شایع منافاتی با لیست الا هی ندارد. تعلق عدم به ماهیت منافات ندارد، لذا می گویند نفی در رتبه ذات سلب نیست در واقع معدوله است عدم در رتبه ذات وجود ندارد یا وجود در رتبه ذات وجود ندارد نه وجود و عدم در جمیع مراتب. یکبار می گوییم عدم و وجود در رتبه ذات یکبار دیگر روانترش می کنیم. علامه گفت کار مهم صدرا این بود که با تصویر حمل اولی، نشان داد بدون نیاز به اضافه کردن حتی یک خط می گوییم به حمل اولی نه وجود است نه عدم.

«لا يذهب عليك أن كون الماهية- من حيث هي- خالية عن جميع الأوصاف، لا يستدعي عدم عروض وصف لها من حيث هي، فإن الماهية- من حيث هي- لا موجودة و لا معدومة، مع أنها بنفسها: إما موجودة أو معدومة بالحمل الشائع» این اشکالی ندارد «فكل مفهوم يباين مفهوم آخر بالحمل الأولي، و إن كانا متحدین بالحمل الشائع. و عليه فلا منافاة بين كون الصلاة- في حد ذاتها و ماهيتها- لا مطلوبة و لا غير مطلوبة، و بلحاظ تعلق الطلب بها مطلوبة، و كما أن معنى تعلق الجعل التكويني البسيط بها صدورها من الجاعل و يلزمه صحة انتزاع الموجودية منها، كذلك معنى تعلق الطلب بها إرادة صدورها، و إفاضتها إما تكويناً أو تشريعاً، و لا دخل لذلك بطلب وجودها، كما لا ربط لجعلها بجعل وجودها. نعم الحق تعلق الجعل بوجودها، فكذا الطلب؛ ضرورة أن الصادر بالذات هو المراد بالذات بلا عناية، و إنما يعبر عن المطلوب بالصلاة الموضوعه للماهية لا للوجود؛ لأن المفاهيم الثبوتية مطابقتها عين الوجود المنتزع عنه طبيعة الصلاة، و المفروض أن متعلق الإرادة هي الصلاة بالحمل الشائع»<sup>5</sup>

این تحلیل اساس فهم دیروز محقق خوئی را خراب می کند. اساس نقد مرحوم آخوند اشکال پیدا می کند و اگر کسی حیث حمل اولی را از حیث حمل شایع با دقت جدا کند ماهیت من حیث هی اشکالی ندارد که یک امر خارج از ذات به آن بخورد و به آن اعتبار موجوده و معدومه و مطلوبه و غیر مطلوبه باشد.

نتیجه این دو تحلیل این می شود که طلب یا وجوب یک محمولی است که وقتی به یک چیزی می خواهد بخورد آن چیز نباید معدوم من جمیع جهات باشد و نباید معدوم من جمیع جهات باشد. اگر موجود من جمیع جهات باشد طلب در آن معنا ندارد و تحصیل حاصل می شود و اگر معدوم من جمیع جهات باشد آن موقع طلب یک امری است که ذات الاضافه است و نمی شود طلب و طالب باشد و مطلوبی وجود نداشته باشد مثل علم از امور ذات الاضافه است. طلب و علم و اراده وقتی می آیند طالب و مطلوب نیاز دارند مرید و مراد می خواهند عالم و معلوم می خواهند. مطلب این است که ما می گوئیم جناب مرحوم آخوند. ما می گوئیم وقتی طلب به یک چیز خورد اگر معدوم من جمیع الجهات باشد، نمی شود و اگر موجود من جمیع الجهات باشد نمی شود و لذا عیب ندارد که طلب به یک ماهیت به حمل اولی بخورد که وجود به حمل الشایع پیدا کند و آن موقع تعلق طلب به ماهیت به این معنا اشکال ندارد ولی تعلق طلب به ماهیت به این معنا مانند تعلق بیاض به جسم نیست. این نکته پایانی عبارت حضرت امام است که بیان کردم.

اگر طلب آمد که طلب امر ذات اضافه است اگر طلب به این شی به قید وجود ذهنی بخورد یعنی همه چیز آن هست و دیگر طلب برای چیست؟ و اگر طلب به این شی به قید وجود خارجی بخورد این هم یعنی همه چیز آن است و

<sup>5</sup> . نهاية الدراية في شرح الكفاية؛ ج ۲؛ ص ۲۵۹.

دیگر طلب برای چیست؟ و طلب یعنی چی؟ اگر طلب بخورد به این شی به حمل اولی که توجده به حمل شایع اشکال ندارد. اما طلبی خارج از رتبه ذات ماهیت به ماهیت خورده است و ماهیت را مطلوب کرده است تا تحقق به حمل شایع پیدا کند.

حضرت امام می‌فرماید اگر این مطلب را کسی عمیق تحلیل کند آن موقع متوجه می‌شود در گزاره‌هایی که طلب یا وجوب محمول است یک خصوصیتی در محمول وجود دارد که این خصوصیت محمول که طلب است یا اراده اگر شما یک چیزی را اراده کنید و حتی علم این طوری هستند. محقق اصفهانی این حیث را خیلی رعایت کرده است.

اشکال ما بعدا به مرحوم آخوند در بحث اجتماع امر و نهی به این دلیل است نه به دلیلی که محقق نائینی و محقق خوئی اشکال کردند. وقتی ما می‌گوییم عرض ذاتی و عارض و معروضی علی سبیل تکوینیات نداریم به این دلیل می‌گوییم. بعد اگر این طوری شد آن موقع حرف دقیق امام درست می‌شود که امر نظر الی الماهیه و حقیقه بوعلی می‌شود ولی کالحقیقه و حرف قوی مطهری که یک کسی ممکن است بگوید نسبت احکام شرعیه با موضوعات نسبت طبیعی به قید وجود نیست و آن موقع باید به آقایان بگوییم دعوا بر سر تسمیه نبود.

با توجه به اینکه با خود ماهیت کار می‌کنیم. در بحث با محقق نائینی اشکال این بود که حقیقه بوعلی لازم الماهیه بود در مقابل خارجیه بوعلی که لازم وجود خارجی ماهیت بود و اینجا می‌خواهیم بگوییم به حمل اولی نظر الی الماهیه و اگر نظر الی الماهیه به حمل اولی درست شود که اینها می‌خواهند این را درست کنند آن موقع نقد امام حقیقه اش حقیقی بوعلی است ولی کالحقیقه است به خاطر محمول و فارق نظر امام با نظر مرحوم آخوند این یک جمله دقیق است.

این تحلیل خیلی روان محقق اصفهانی مبنای یک تحلیل بسیار روان می‌شود و این تحلیل نشان می‌دهد حقیقه و خارجیه محقق نائینی غلط است و از انشاء و فعلیت مرحوم آخوند می‌توان دفاع کرد و این اشکالی که اینجا است دیگر به او وارد نیست و از همین جا نشان می‌دهیم که بزرگانی مثل محقق خوئی تلمیذ اصفهانی نصاب بحث فلسفی را با ایشان جلو نیامده است لذا وارد یک فضای دیگری شده است.

نتیجه می‌گیریم: اصفهانی با یک دقت و یک تحلیلی خواسته روال بحث را درست کند. فرمایش محقق اصفهانی در تفکیک بین حمل اولی و حمل شایع و تفکیک بین اینکه می‌توان خارج از ذات و ذاتیات چیزی را به حمل شایع به ماهیت داد و عنوانی را به عنوان «مطلوب یا موجود» برای آن درست کرد و نیازی نیست برای آمدن عنوان مطلوب

وجود واسطه شود زیرا وجود به عنوان امر خارج از ذات می‌آید، آن موقع وجود واسطه نیست لذا طلب به ماهیت خورده است لتوجد، البته «توجدی» که ایجاد باشد که تتمه این تحلیل خواهد آمد.<sup>۶</sup>

«وصلی الله علی محمد و آله الطاهرين»

---

<sup>۶</sup> . سوال و جواب: امام خواسته با یک حرف عرفی و عقلانی بحث کند؟

از نظر فنی امام در متعلق اوامر و نواهی با همین تحلیل حرف مرحوم آخوند را تقد می‌کند. ما اول باید فارق ثبوتی فهم خودمان را با مرحوم آخوند در ماهیت دریاوریم، بعد حیث عقلانی آن را بحث خواهیم کرد.